

# نوروز در تخت جمشید

شهر دلتواز شیراز در پهنه‌یی بگسترده‌گی ۱۳۵ هزار مترمربع و در نزدیکیهای یکی از ۳ پایتخت جاویدان ایران زمین- شهر استخر فارس- در دامنه کوه رحمت، «بارگاهی» و «دبستانی» بی افکنده شده است که «ناز بر فلک و حکم بر استاره» می‌کرد و مردم «خردجوی»، «دیندار» و «مهرایین» را از سراسر فلات ایران در آغوش می‌خواند و تجلیگاهی برای عشق و مهر و دانش و خرد بود. این بارگاه «دانش و دین» پشت به کوه «بلند استاده» و استوار و همیشه سرفراز «رحمت» و رو به پهنه گسترده و پربار «مرو دشت» دارد.

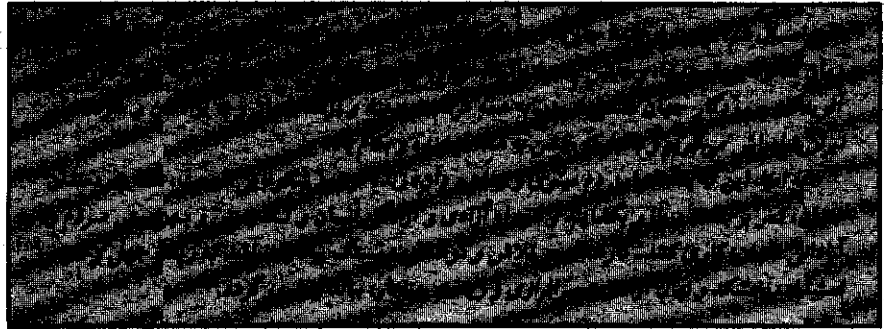
سه پایتخت دیرین ایران زمین- بابل، بلخ و استخر- در روزگاران کهن قبله گاه مردم جهان و سامانگاه و «مادشهر» نسل انسان بودند.

بدینرو دودمانهای ایرانی به روزگاری که نوید رسیدن به «شهرستان نیکویی» را به فرمان «خداوند جان و خرد» دریافتند و بر آن شدند تا شادی و خرمی و مهر و آزادی و آزادگی را به سراسر جهان شناخته شده آن روزگار برسانند. به نزدیکیهای «استخر» و در آغوش کوه «رحمت» پرستشگاهی بی افکنده تا در آنسجا «داد و دانش» بساموزند و «داده‌های» دادار پروردگار خرد آفرین را «پرستاری» کنند و فروغ آن را به سراسر جهان بپراکنند... «تخت جمشید» با عشق و مهر و تلاش و کوشش و خویشتکاری همه انسانهای جای گرفته در پهنه ایران- برآیین خرد و هنر- پی افکنده شد و سربرافراخت- بدینسان:

دامنه کوه رحمت را تراشیدند و دنباله آن را از بهم پیوستن پاره سنگهای بزرگ (که با بستهای آهنی و سرب گداخته استوار شده) ساختند که: بر روی هم، از قراز همانند دم چلچله نمودار می‌شود. پلکانی پهن- که دو دور می‌زند- زیارت‌کننده را به پهنه پرستشگاه (دبستان) بالا می‌برد و از آنجا، دو پلکان دیگر، به نخستین تالار- که آن را «آبادانه» نام نهاده‌اند- می‌انجامد (این تالار ۳۶ ستون و ۳۶۰۰ متر مربع وسعت دارد).

در شرق سکو، در پای کوه رحمت- دیوار دیگری کشیده شده است، تا از ریزش شیب تند، و غلطیدن احتمالی سنگهای کوه جلوگیری کند- این دیوار خشتی است-

نخست، بر روی سنگهای غلطیده، یک دیوار آجری باریک کشیده‌اند و سر دیوار با آجر خربشته،



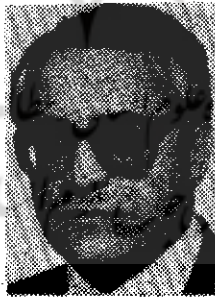
## نوشته دکتر علیقلی محمود بختیاری

کارها و افزایش و پرورش گله و رمه و فراهم‌سازی خوراک و پوشاک فراوان و بهنجار و شادی و طرب... نپویند و همه نیرو و تلاش و کوشش خود را در راه «خویشتکاری» و گذشت و رسانی مردم بکار گیرند تا چهره‌یی قُوم و ابروانی درهم و دلی اندوهگین... در سرزمین خدایی خود نماند و نیبند. همه کینه‌ها و کزاندیشی‌ها را با آب مهر و صفای نوروزی از دل می‌شستند و بدینسان با دل‌هایی آکنده از شادی و مهر «تخت جمشید» را آراسته و زیبا رها می‌کردند و بنا کوله‌باری از شادی و خرمی به خانه و ده و شهر خود

سال گذشته درست در چنین هنگامی و در چنین شماره‌یی از «گزارش» سخنی و گفتاری زیر نام «درآمدی بر پیداین و برگزاری آیین نوروز...» داشتیم که تا اندازه‌یی دلخواه خوانندگان آن بود، امسال هم به فرخندگی این پدیده سپید و ورجاوند و مه‌برانگیز، سخنی دارم پیرامون «برگزاری نوروز در تخت جمشید» که چون گفتنیهای پیرامون نوروز را در شماره (۶۰ و ۶۱) سال گذشته دارید در این گفتار بیشتر پیرامون «تخت جمشید» و «چند و چون» آن می‌گردیم و سخن می‌داریم...

ایرانیان آزاده، نوروز فرخنده را با همان چند و چون یاد شده در سال پیش- در «بارگاه» «دین و داد» یا «دبستان داد و دانش و بینش و آیین مردمی» برگزار می‌کردند. برگزاری آن با شکوهی بی‌مانند و فز و فروغی خرد آفرین، و زیب و آرایشی مهر برانگیز و عارفانه انجام می‌گرفت. نمایندگان همه دودمانهای ایرانی از کران تا کران سرزمین گسترده و پهناور ایران- از سند و آمودریا تا فرات و مدیترانه، از خلیج فارس و دریای هند تا شمال دریای مازندران- در این پرستشگاه و دبستان داد و دانش گرد می‌آمدند و بشادی و پایکوبی و سپاسگزاری از داده‌های دادار آفریدگار می‌پرداختند.

در این هنگامه، فرمانروای کشور و همه کارگزاران و سران و رادان و اسپهبدان و مرزبانان و موبدان و دهقانان و کارورزان... در کنار هم و با هم شادی‌کنان، و خندان، و شتان و سرودخوانان به پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداختند و پیمان می‌بستند که راهی جز آبادانی زمین، خوشگوازی هوا، باروری کشت و



دکتر علیقلی محمود بختیاری

برمی‌گشتند. به امید آنکه سال دیگر بهتر از سال پیش همان دیدار و جشن و سپاسگزاری را در همان بارگاه داد و دانش و بینش برگزار کنند و این کار همه ساله بود...

تخت جمشید اگر چه برای همه روزان سال با آغوش باز، پذیرای مردم بود اما در نوروز جلوه و شکوه ایزدی و فز و فروغ ویژه‌یی پیدا می‌کرد... که جایگاه پیوند و مهر و میناق میان مردم و طبیعت بود.

**تخت جمشید و «چه و چون و چند» آن:**  
در ۸۰ کیلومتری جنوب پاسارگاد و ۶۰ کیلومتری

پوشانیده شده است. پس از آن خندقی ایجاد کرده‌اند که در آن، آبهای که از تپه‌ها بسوی پایین روانه می‌شوند، جمع و به یک «راه آبه» بزرگ می‌ریختند که این راه آبه در همانجا، از میان سنگ، بریده شده است. پهنای آن «راه آبه» چهارپا و بلندایش، شش تا هفت پا است و روی آن را با تخته سنگهای بزرگ پوشانیده‌اند.

تنها از سوی غرب به این پرستشگاه می‌توانند راه یابند. چنانکه یاد شد، از پله‌هایی بالا می‌رفتند که: کنارش جان پناههای سنگی کسنگره‌دار دارد. شمار پلکانها یکصد و یازده‌تاست. پهنای هر پله

حدود بیست و سه پا و بلندی هر یک از آنها چهارگره، و بالا رفتن از آنها آسان است. چنانکه در برخی مراسم ویژه اگر می‌خواستند با اسب هم می‌توانستند از آن پلکان بالا روند. این پلکانها، بگفته پرسفور پوپ: «بجای این که از تکه‌های مجزا ترکیب شده باشند، بر روی قطعه سنگ حجیمی که گاهی حتی قسمتی از دیوار پهلوی رانیز شامل می‌شود کنده شده است.»

از نقطه نظر کنونی شاید این غیر منطقی به نظر آید ولی، مسلماً ما نمی‌توانیم تصور کنیم سازندگان که می‌توانستند چنان ستونهای رفیعی را با سر ستونهایی به وزن چندین تن برپا دارند، بی‌استعداد بوده‌اند. دو تعبیر محتمل است: نخست آنکه چنان یکپارچگی، استحکام بیشتری به بنا می‌بخشید تا آنکه واحدهای جدا گانه در کنار هم قرار گیرند. دیگر آنکه، سازندگان، بسنا را بمانند مجموعه‌یی از واحدها، در نظر نمی‌گرفتند، بلکه آن را چون سنگ تراشی یکپارچه‌یی، در نظر می‌آوردند. روش ایجاد ساختمانی یکپارچه، به جای پدید آوردن آن از واحدهای گوناگون، در مورد درها و قاب پنجره‌ها که پیوسته از قطعه سنگ یکپارچه‌یی کنده می‌شد، بکار می‌رفت. پلکان بزرگ، با شیب کافی تدریجی برای سواران، به سکو و بدون فاصله به ایوان یاد بود بزرگی که «ورزوها»ی تنومند بالداری با سر انسان آن را نگهداری می‌کنند منتهی می‌شود.<sup>۱</sup>

### پرستشگاه بزرگ ملی

بالای پلکان، پاگرد پهنی است. به این تکه از ساختمان که می‌رسیم، بهتر و جالبتر است که وصف را از زبان «اومستد» بیاوریم. اومستد می‌نویسد:

«در اینجا دیدار کننده‌یی که طرف توجه بود پیاده، به سوی جنوب، به «سنگابی» که از سنگ سخت یکپارچه، تراشیده بودند، راهنمایی می‌شد و آنجا خود را شستشو و پاکیزه می‌نمود و جامه سفید، تن می‌کرد، تا بتواند به پیشگاه شاه بزرگ باریابد.»<sup>۲</sup>



به این عبارت «اومستد» خوب و ژرف نگاه کنید. درست «مهرابه» یا «خورآباد مغان» در پیش دیدگانتان نمودار می‌شود. می‌دانیم که در «درونگاه» هر «مهرابه» یا «پرستشگاه مغان»، یک «سنگاب» هست تا وارد شونده شستشویی کند، وضو بگیرد و با روپوشی سپید وارد «مهراب» یا «خورآباد» شود. به این شعر حافظ هم توجه کنید و آن را با همین نکته یاد شده در کتاب «اومستد» بسنجید:

شستشویی کن و آنکه به «خورآباد» خرام  
تا نگرده ز تو این «دیر خورآب» آلوده<sup>۳</sup>

چنین کاری برای باریافتن به پیشگاه شاه یا امپراطور هرگز نه رسم بوده و نه انجام می‌گرفت... «اومستد» عبارتی را از کتاب «ایران زمین در مشرق» اثر «هرتسفلده» پیرامون «تخت جمشید» می‌آورد و می‌نویسد:

«یک رشته جوهای آب زیرزمینی، ساختمانهای گوناگون روی سکورابه یکدیگر می‌پیوندد و نشان می‌دهد که تمام این نقشه بزرگ، جلوه گرفتار یک نایفه ناشناس معماری بوده است.»<sup>۴</sup>

و سخن خود را پیرامون ساختمان تخت جمشید دنبال می‌کند:

«از پله‌ها که بالا می‌رویم چشمان به نخستین نمونه نماد رسمی تخت جمشید می‌افتد، که شیرینی است که دارد پشت کفل و تهیگاه گاو را که روی دوپا بلند شده - می‌درد.»<sup>۵</sup> «بخش دیگر این پرستشگاه، که

خاورشناسان آن را نشیمنگاه دائمی داریوش خوانده‌اند، روی سکویی جدا گانه‌یی ساخته شده است و برخلاف بیشتر ساختمانهای تخت جمشید، نمای آن به جنوب است که آفتاب زمستانی را می‌گیرد. دورخ از چهار پایه ستون سنگی هنوز باز مانده که جایگاه ستونهای چوبی را که زیر آسمانه ایوان بوده روشن می‌سازد...»<sup>۶</sup> «سه رخ هر یک از چهار ستون چوبی آسمانه این تالار مرکزی چهار گوش را نگاه می‌داشت. روی تنه‌های که به شرق باز می‌شود، شاه به شیرینی که

روی دوپا بلند شده - خنجر می‌زند. روی و شاه با جانوری که سر شیر، چنگال شاهین و دم کزدم دارد، می‌جنگد. روی یک لنگه در، در این دیوار، کشمکش با گاو نقش شده است. سمت شرق و غرب، اطاقهای خصوصی دیگری هست که کوچک و باریک - که در آنها، دو طرف گذرگاههای تنگ، شاه را نشان می‌دهد که با بچه شیرینی گلاویز شده و می‌خواهد آنرا خنجر بزند.»<sup>۷</sup> زیر پیکر فروهر، نقش پادشاه یا پیشوای بزرگ با چوب دستی و گل نیلوفر است که بیرون می‌آید تا میهمانان را خوشامد بگوید.<sup>۸</sup> «در کنار درگاه، پسری را بسیار زیبا کشیده‌اند که موهای کوتاه

تا بدارش، با یک نوار سربند بسته شده و در گوشش حلقه است. در یک دست عصردان سرمرنازک، روی دست دیگرش دستمالی گذاشته شده است. آن طرف درگاه - روی روی این نقش مجردی آتشدانی و سطلی در دست دارد... از این درگاه پلکان کوچکی باز می‌شود که به سطح پایین تری بالای دیوار پرست غربی می‌رود.»<sup>۹</sup>

اگر از توصیف تخت جمشید از دیدگاه «اومستد» بسنندیم کنیم و از تکرار واژه‌های «اطاق خاص داریوش» و «میهمانان پادشاه» و مانند آنها چشم ببویشیم و سرانجام توصیف نقش و نگارهای برجسته دیواره‌های تخت جمشید را از همین کتاب «اومستد» بیاوریم به آسانی درمی‌یابیم که این همه، وصف یک پرستشگاه بزرگ ملی است که پادشاه و دیگر بزرگان کشور برای دیدار از مردم و نمایندگان همه دودمانها و استانهای ایران زمین به هنگام «نوروز» در آنجا گرد می‌آمدند و مراسم «نوروز» را برگزار می‌کردند. (دقیقاً همان وصفی را که در دوران صفویه و به هنگام پادشاهی شاه عباس در مشهد مقدس در خاطر داریم بیاد می‌آورد)

پیش از آن که سخن دیگر خاورشناسان را که جسته و گریخته در لابلای نوشته‌هاشان آمده - بنیاورم که آشکارا تخت جمشید را پرستشگاه و مکانی مقدس - کینی یاد کرده‌اند - توصیف «اومستد» را برای نقشهای برجسته تخت جمشید می‌آورم تا آسانتر به مقصود خود برسیم:

نقشهایی را که بر دیوار پله‌ها کنده کاری شده و همه خاورشناسان و پژوهشگران خودمانی آنها را نمایندگان ملتها می‌دانند که خراج‌ها و مالیاتهای خود را برای شاهنشاه می‌آورند و تقدیم می‌کنند. از خامه اومستد چنین هستند:

«... زیر بغل یکی یک بزغاله بر جنب و جوش است - که دستهای راست گرفته‌اند که آرام باشد دیگری، بره‌یی زیر بازویش دارد. روی شانه یکی می‌بینیم یک مشک بزرگ شراب انداخته، ولی نوشته‌های کمیاب تر،

بادقت، در پیاپی های دریا زبرده می شود... و دیگر نقشها همه از این دست هستند که کسی گوسفندی، گاوی یا شتری، یا فرشی به عنوان نذر و شادپانه به همراه دارد. درست همانند امروزه که مردم به هنگام زیارت در جاهای مقدس نذورات خود را می برند؛ یکی فرشی، یکی گوسفندی، یکی ظرف خوراک یا حلوا یا پارچه و هر کس بتناسب امکان و نسبت به نیت و نذری که کرده، هدیه بی به آن پرستشگاه یا زیارتگاه تقدیم می کند.

دقیقاً نقشهای تخت جمشید همین حال را نشان می دهند و همیج ارتباطی با پرداخت مالیات یا خراج ندارند... و چنانکه یادآور شدیم و به دنبال خواهد آمد، همه خاورشناسان طراز اول که هر کدام چند کتاب و چندین مقاله درباره تخت جمشید نوشته اند و آنجا را کاخ داریوش و خشایارشا و دیگران دانسته اند. ناگهان گویی اختیار قلم از کفشان بیرون می رود و با روشنی تمام اقرار می کنند که «تخت جمشید» نمی تواند جای مسکونی باشد. از سوی دیگر عظمت آن تا آنجاست که از هر کاخ و بازارهای بزرگتر و برتر و پر معنی تر است و سرانجام می پذیرند که: تسخت جمشید باید جای مقدس، پرستشگاهی باشد که پادشاهان بهنگام تاجگذاری به ویژه هنگام نوروز برای دیدار با مردم به آنجا مشرف می شوند... با همه اینها باز می بینیم. چنانکه گفته شد: درباره «تخت جمشید» پژوهشگران خودی بی استثناء بدنیا خاورشناسان رفته اند و خاورشناسان بی استثناء تخت جمشید را کاخ پادشاهان هخامنشی دانسته اند... اما آنجا که بادقت به ساختمان و چند و چون تخت جمشید نگاه کرده اند.

دانسته یا ندانسته در لابلای نوشته های خود آنجا را «پرستشگاه، معبد یا جای مقدس دینی» خوانده اند و هرگز متوجه این تناقض گفتار خود نگردیده اند. برای نمونه پروفیسور پوپ می نویسد:

«چون پادشاهان هخامنشی تخت جمشید را پرستشگاهی عالی در نظر می گرفتند، چنین جایگاهی طبعاً محترم و انحصاری می بود. این موضوع معلوم می کند که چرا چنان کاخ با شکوهی که می باید یکی از عجایب جهان شناخته شده باشد، در سایر کشورها ناشناخته بود. مثلاً در کتاب مقدس کلمه بی درباره تخت جمشید نیست، در حالی که این کتاب از نظر اطلاعاتی که درباره سایر بناهای امپراطوری ایران در شوش و کباتان

در اختیار می گذارد، مرجع مهمی به شما می رود. هیچ یک از اسناد بابلیان، آشوریان، و فیقیان اشاره بی به آن نمی کند و مؤلف کتاب تاریخ ایران بنام کتزیاس کسی که بیست و چهار سال در دربار ایران زندگی کرد نامی از آن به میان نمی آورد. البته آنجا مقدس ترین مکان در ایران بود...»

اگر تخت جمشید کاخ پادشاهی و مقر امپراطوری می بود، حتماً همه تاریخ نویسان آن را می شناختند و از آن نام می بردند. اکنون همین نکته را از لابلای نوشته های بزرگترین استادان خاورشناسی بیرون



می نویسد: «این نظریه عادی که گویا تخت جمشید در درجه اول مقداری کاخ با شکوه بوده که به منظور توصیف قدرت سیاسی و خشنودی خاطر شاهانه بنا شده بود. طرز تفکر غربی است.

بدرک مجموعه فرسوها، تصورات، استنباطها و امیدهایی که از شرق باستان با توکل کامل به رمزهای عاطفی به ارث رسیده بود، چنین نظریه بی شکست می خورد.

تخت جمشید با شیوه مرسوم بیروزیها و قدرت پادشاهان هخامنشی را مغرورانه اعلام می دارد و همچنین بر منصب خدایی آنان تکیه می کند و زیارتگاه دودمان بوده و هرگز پایتخت سیاسی بشمار نمی رفت. از هزاران سندی که در آنجا یافت شده، هیچ یک از آنها سیاسی نیست و موقعیت آنجا برای فرمانروایی امپراطوری، کاملاً نامناسب بود. پادشاهان بزرگ، که ندر تا و بعداً بطور موقتی در جایی ساکن می شدند، شوش، بابل و کباتان را که موقعیت محلی بهتر داشتند مقر حکومت می ساختند و تخت جمشید در حقیقت زیارتگاه استواری برای برقراری جشنهای بهاران و نوروز از طریق تمام منابع نظاهرات، نمایشی از قدرتهای آسمانی، اعطای نسر و انانی و حاصل خیزی، طلب می شد. تخت جمشید، خود با نمایش قدرت و عظمت و ثروت، با نیروی آمرانه کافی، قدرتهای آسمانی را فرامی خواند. بنابراین، چون پادشاهان هخامنشی، تخت جمشید را پرستشگاهی عالی در نظر می گرفتند، چنین جایگاهی طبعاً محترم و انحصاری بود. این موضوع معلوم می کند که چرا چنان کاخ با شکوهی که می باید یکی از عجایب جهان آروز باشد در سایر کشورها ناشناخته بود...»

پروفیسور پوپ سخن خود را پیرامون تخت جمشید دنبال می کند:

«البته آنجا مقدس ترین مکان در ایران بود. جایگاه واقعی (یا ک با کان) با وصفی انحصاری که فقط برای مذهبی شرقی، طبیعی جلوه می کند. جریان نامرئی نیروهای خدایی در برابر آلودگی حساسیت دارند و ممکن است به آسانی، در نتیجه حضور اجنبی از هم پاشیده شود. بنابراین نمی بایست بیگانگان در آن شرکت داده می شدند، مگر آنکه اعضاء امپراطوری باشند. شرکت در مکاشفه آن، امتیاز نهایی آنان بود. علاوه بر نخستین اثر سحر آسای آن و صرف نظر از قدرت، غرور و افتخار، تخت جمشید توصیفی از دستگاه فرمانروایی

می کشیم تا دانسته شود که تخت جمشید یک پرستشگاه ملی بود نه یک کاخ سلطنتی:

۱- سخن پروفیسور پوپ را در بالا دیدید که می نویسد: «مؤلف کتاب تاریخ ایران بنام کتزیاس کسی که ۲۴ سال در دربار ایران زندگی کرد نامی از آن (تخت جمشید) به میان نمی آورد...»

پروفیسور پوپ، با آنکه گاه ندانسته و چون دیگر خاورشناسان تخت جمشید را کاخ پادشاهان به قلم می آورد، اما آنجا که تسخت به «تخت جمشید» می اندیشد و تأمل می کند، نه تنها به «پرستشگاه بودن» و مقدس بودن تخت جمشید خسرو می شود و اعتراف می کند و اظهار نظرهای غربی را بی اعتبار می شمرد،

بود که از رسالت دینی و اخلاقی خود آگاه بود.<sup>۹</sup>

نکته‌های بالا در خور توجه است. چرا پسر و هشرکان به این نکته‌ها توجه نکرده‌اند؟ چرا همه تخت جمشید را یک کاخ سلطنتی خوانده‌اند؟ چرا پای اسکندر گجستک را به آنجا کشانیده‌اند؟... همه این پرسشها معنی دارند و نه تنها درباره تخت جمشید، که درباره تاریخ ایران همین گرفتاری وجود دارد. درباره شاهنامه فردوسی هم همین گرفتاری هست. و دیدیم که درباره «نوروز» مردم ایران - توده‌های مردم و خانواده‌های ریشه‌دار ایرانی - با چه ظرافتهایی این سنت بزرگ و این «جشن اندیشه‌آور و خرد آفرین و بیدار ساز» را پاس داشتند و حتی با پذیرش مذهب و کیش نو، آن را با همان پر معنایی پاسداری کردند...

## دبستان داد و دانش

پژوهش خود را در کتابهای خاورشناسان دنبال می‌کنیم.

۲- ایلیف مدیر موزه شهر لیورپول انگلستان زیر عنوان «ایران و دنیای قدیم» می‌نویسد: «... در طول قرن پنجم پیش از میلاد، پس از جنگ با ایرانیان، بسیاری از یونانیان، از دربار ایران یعنی شوش باز دید کردند (از تخت جمشید تازه افواها) اسمی شنیده بودند»<sup>۱۰</sup> این عبارت را که ایلیف در میان دو ابرو گذاشته قابل توجه است. یکی از آن جهت که پایتخت ایران در شهر شوش بود نه در مرودشت دوم این که از تخت جمشید «افواها» نامی شنیده بودند.

۳- آندره گدار زیر عنوان: «صنعت و معماری هخامنشی» می‌نویسد: «... طیب یونانی که مدت بیست سال در دربار اردشیر دوم طیب دربار شاهنشاه بود و کتزیاس نام داشت و تاریخ زمان خود را نوشت، هیچ صحبتی از پرس پولیس نمی‌کند...»<sup>۱۱</sup>

۴- دکتر مان گیرشمن، چنین اقرار می‌کند که: «... به نظر می‌رسد که یونانیان از وجود تخت جمشید که حتی یکبار هم در منابع غربی پیش از اسکندر، ذکر نشده - بی اطلاع بوده‌اند.»<sup>۱۲</sup>

۵- ریچارد فرای می‌نویسد: «... یونانیان پیش از کشور گشایی اسکندر، از تخت جمشید آگاهی نداشته.»<sup>۱۳</sup> اگر تخت جمشید پایتخت امپراطوری ایران می‌بود حتماً آن را می‌شناختند... و به ویژه که می‌بینیم برای نمونه - اوستا، ضمن توصیف تخت جمشید، می‌نویسد: «... خیره کننده ترین و دلنشین ترین و در عین حال بلند و

شمرده می‌شد...

شاید تخت جمشید و پیرامون آن، در برگزاری جشنهای نوروز یا مراسم پرشکوه تاجگذاری یا به خاک سپردن شاهان، اهمیتی مخصوص داشته است. شاید همه این جایگاه مقدس ملی شمرده می‌شد که در آن پایگاههای دینی یا آتش پادشاهان در ساختمانهای نقش رستم، که به نام کعبه زرتشت خوانده می‌شد نگاهداری می‌شد به دنبال همین مطلب می‌نویسد: «... به هر صورت می‌توانیم به حدس بگوئیم که ششوش پایتخت کشورداری و اداری هخامنشیان بوده و تخت جمشید مرکز دودمانی و شاید برگزاری تشریفات و رسوم بود و هگمتانه و بابل و دیگر شهرها، اهمیت خویش را همچون مراکز بازرگانی و سپاهی یا مراکز استانها و شهریان نشین‌ها،

نگاه داشته‌اند بودند...»<sup>۱۵</sup>

۶- آندره گدار - که در بند ۳ از او یاد کردم - خلاصه و چکیده پژوهشهای خود را در ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۷ (مهرماه ۱۳۲۶) در مقابل یکی از شعبه‌های آکادمی فرانسه در پاریس بصورت خطابه‌یی ایراد کرد که همان خطابه عیناً ترجمه و در مجله یادگار همانسال به چاپ رسید... گدار در این خطابه - که عیناً بعداً در کتابش نام «تمدن ایرانی» هم آمده است - دقیقاً به همان سخنانی می‌رسد که پرفسور پوپ گفت و نوشت... وی در خطابه خود چنین می‌گوید و می‌نویسد: «... اما شهر پارسه، یعنی پرسپولیس، که در میان املاک مخصوص هخامنشیان ساخته شده و مقبره اجدادی پادشاهان داریوش در آنجا بوده، حکم پایتخت سلسله‌یی سلاطین هخامنشی را داشت.» و دنباله سخن را چنین می‌گیرد: «... و می‌توان گفت که: ایشان چه در وقت بنا و چه بعد از آن، هیچ وقت در آنجا ساکن نبوده‌اند. چنانکه کتزیاس طیب یونانی که مدت بیست سال در دربار اردشیر دوم می‌زیست و تاریخ ایام او را نوشته، هیچ وقت آنجا را ندیده بود و ابداً از آنجا صحبتی به میان نمی‌آورد.

از این گذشته، در میان آثاری که در پرسپولیس باقی مانده، هیچگونه اثری از مسکن دائمی یا مسکنی که مدتی اندک در آنجا می‌زیسته باشند بدست نیامده... چنین بنظر می‌رسد که این پایتخت را داریوش منحصرأ پسرای رساندن عظمت دولت هخامنشی ساخته بوده و تجسم نمایی از قدرت ایرانی به شمار می‌رفته و در میان اماکن مقدسه مملکت، از همه مقدستر محسوب می‌شده و پادشاه، شاهنشاه هر سال یکبار، آن هم در موقع نوروز به آنجا می‌آمده است تا هم قبر نیاکان

باریکترین ستونهایی است که تا کتون به دست بشر برپا شده است»<sup>۱۴</sup> چنین شاهکاری به علت سیاسی نبودن و دور بودن از امور حکومتی و فرمانروایی از نظر بیگانگان ناشناخته مانده بود. جز پرستشگاهی ملی بوده است...

ریچارد فرای (استاد کرسی فارسی دانشگاه هاروارد) در همین کتاب خود نخست در پرستشگاه بودن تخت جمشید شک می‌کند ولی می‌پذیرد که اینجا مرکز سیاسی و امپراطوری هم نبوده اما چون آثار چیزهای مذهبی در آنجا ندیده خیران می‌شود و می‌نویسد: «... آرامگاه اخیر شاهان هخامنشی، در دل کوههای پشت تخت جمشید کنده شده، در صورتی که آرامگاه داریوش و خشایار شاه و پادشاه دیگر در نقش رستم در پیرامون تخت جمشید است. چنان که از کتیبه‌های فارسی و لوحه‌های گلی ایلامی پیداشده در تخت جمشید برمی‌آید، گویا از این گاههای در هم و باشکوه، برای کارهای کشورداری یا پذیرایی نمایندگان خارجی استفاده نمی‌شد. وانگهی مرکز دینی هم نبود زیرا که در آنجا پرستشگاهی یا جایگاه انجام دادن مراسم مذهبی پیداننده است. با این همه و پیرانه‌های تخت جمشید امروز نشانه‌یی است از هنر شگفت جهان باستان. ستونهای بیشمار و بلندی که زمانی در میان تالاری جای داشته است، با بستی اثری شگفت در خاطره بیننده آن تالار گذاشته باشد. و به ویژه کسی که از پای سکویی که ساختمان هابرفراز آن و مسلط بر دشتی که اکنون به نام مرودشت خوانده می‌شود به بالای کاخ می‌رفت، سخت مبهوت می‌شد. این دسته ساختمانهای بزرگ چشم گیر، درین دشت گورستان شاهان، برای چه برپا داشته شده بودند؟ می‌توان به گمان دریافت که این جایگاه مقدس

خود را زیارت کند و هم هیأتی را که برای اظهار عبودیت و تقدیم خراج بخدمت او می‌رسیده‌اند بپذیرد...»<sup>۱۶</sup>

آندره گمدار، در «هنر ایران» می‌نویسد: «... پرسپولیس را در آغاز این قرن و تا مدتی بعد از آن کسی نمی‌شناخت... و تا تقریباً سال ۱۹۳۰ یعنی آغاز عملیات خاکبرداری و کاوشهای تخت جمشید... گمان می‌کردند که قلعه و همچنین خزاین شاهی، در پای کوه رحمت واقع شده... اما در حقیقت ساختمانی که حرم نامیده می‌شد، بنای عجیبی بود که برای سکونت بانوان دربار مناسب نبود. و هیچ فضای آزادی نداشت... بنابراین نمی‌توان تصور کرد که مادر خشایار شاه- شاهزاده خانم مقتدر، شاه بانو آتوسا و همسر داریوش و دختر سیروس بزرگ، در چنین زندانی زندگی کرده باشد»<sup>۱۷</sup> دامنه این سخن گسترده است و این خود کتابی است پیرامون تخت جمشید. تنها آماج من نشان دادن این نکته است که:

۱- تخت جمشید یک پرستشگاه

بزرگ ملی بوده که به ویژه مراسم نوروز، با شکوه هر چه نامتدر در آن برگزار می‌شد.

۲- تمام نقشهای برجسته که به در و دیوار آن کنده کاری شده، همه نمایانگر این هستند که مردم و نماینده‌های دودمانها و استنها و مرزهای ایران- از دور و نزدیک- «شادپانه»ها و هدیه‌ها و نذرهای خود را در روزهای متبرک به ویژه در هنگام نوروز به این «دبستان داد و دانش» و این «پرستشگاه شکوه و بزرگی ملت با فرهنگ و خرد آفرین و زیباپرست و پُرکار» تقدیم می‌کردند و از دیدار هم شاد و خشنود می‌شدند و به هم شادباش

می‌گفتند و با شادی و امید، به پیشباز بهار و آغاز کار و تلاش و آفرینش، می‌شتافتند.

۳- می‌دانیم که همیشه- حتی امروزه- در کنار پرستشگاهها یا بارگاههای مقدس و زیارتگاهها مردگان را به خاک می‌سپارند و گورستان‌ها تنها در پیرامون و صحن این پرستشگاهها معنی دارد نه در کنار کاخ سلطنتی یا جای زندگی مردم.

۴- تخت جمشید، اصلاً با دبستان اسکندر مقدونی ارتباطی ندارد. زمین لرزه‌ی سخت آن را لرزانده است و با مرور زمان و نابسامانیهای بسیار، رخ در نقاب خاک کشید و هنوز سر ستونی که بر اثر زمین لرزه تکان خورد و بالای ستون از جای خود کنده شد نمودار

همین رخداد است و مردم فارس آنجا را- گاه- چهل منار می‌گفتند و نامهای دیگر.

هسپس از آنکه کارشگران نقاب و حجاب خاک را از چهره این عروس هنر و معرفت و آفرینش کنار زدند، هر بیننده‌ی در برابر شکوه و بزرگی و معنی‌داری این بارگاه سر تعظیم فرود آورد و همه در برابر عظمت و هنرنمایی هنرمندان در پدیداری آن در شگفت مانده‌اند. و صدها کتاب و هزاران مقاله پیرامون آن نوشته شده و دیدیم که تناقض گفتار همه پژوهشگران از گفتار خودشان آشکار می‌شود... من



نخستین بار در سال ۱۳۵۰ خورشیدی زیر نام «تخت جمشید در نقاب» گفتاری نوشتم که هم جداگانه و هم در کتاب «گنج راز» چاپ شده است و اکنون به فرزندگی و فز و فروغ مهر و نوید فرارسی نوروز و رجاوند و سپند، به این شیوه و «تراداد» و سنت مبارک و ایزدی، اشاره‌ی رفت که هم یاد این بارگاه مقدس و هم برگزاری نوروز در آن، بار دیگر به خاطر فرزندان خردمند و تیزهوش و پویا و جویای این مرز و بوم بنشینند و همانگونه که- تا آگاه به فرمان سرشت و طبیعت- به برگزاری نوروز می‌پردازند، این بار، آگاه و با «دلی عبرت بین، از دیده نظر کنند» و این بارگاه ایزدی را- بار دیگر- با دیده دل ببینند و بیاد آن شکوه و

بزرگی دیرین، بخود آیند و همدوش با بهار و همراه با فروهران و جاویدانان و همصدا با روان درگذشتگان نوروز را با شکوه برگزار کنند و گرد چهل، خستگی، تن آسای و بی‌تفاوتی را از روی و تن خود بزداینند و تکان بخورند و بدانند که «کار» در فرهنگ ایران معیار و مصداق عدل و داد و نعداد زنده بودن است و واژه‌های «پیکار» و «کارزار» معنی و مفهوم جنگ در فرهنگ ایرانی بوده‌اند. پس جنگ در سرشت ایرانی به معنی: کار، آفریدن، ساختن، پدید آوردن و مهر ورزیدن است و جنگ در نهاد اهریمن به معنی: ویرانگری، سوختن و کشتن و کسینه‌توزی و آزار رسانیدن و پدیدآور چهل و فقر و تیره‌روزی است.

باشد که در این نوروز خجسته، همه به هم مهر بورزیم، گره از ابروان برداریم و خنده بر لبان پدید آوریم. نوروز به همه انسانها فرخنده باد...

#### پانویسها

- ۱- معماری ایران: نوشته پروفیسور پوپ، ترجمه غلامحسین صدری افشار- احمد ایران، انتشارات خوارزمی ص ۳۳
- ۲- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، نوشته اومستد، ترجمه دکتر محمد مقدم، ص ۲۳۸
- ۳- نگاه کنید به «چرا حافظه بخش «مهراب» و «خرابات» از نویسنده این گفتار
- ۴- کتاب بالا و همان صفحه از: Herzfeld, IRAN Imth EAST P: 294
- ۵- همان کتاب ص ۲۴۳
- ۶- همان کتاب ص ۲۴۹
- ۷- همان کتاب ص ۲۴۸ / ۲۴۷ (و نیز نگاه کنید به ص ۱۳ همین کتاب)
- ۸- همان کتاب ص ۲۵۰
- ۹- معماری ایرانی، نوشته پوپ، ترجمه صدری افشار- احمد ایرانی انتشارات نگاه خوارزمی ص ۳ و ص ۳۰
- ۱۰- میراث ایران- نگاه ترجمه و نشر کتاب- نوشته سیزده تن خاورشناس ص ۵۱
- ۱۱- تمدن ایرانی- ترجمه عیسی بهنام- نگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۷۱
- ۱۲- ایران از آغاز تا اسلام- نگاه ترجمه دکتر محمد معین ص ۲۴۴
- ۱۳- میراث باستانی ایران نگاه ترجمه مسعود رجب نیا ص ۱۶۴
- ۱۴- اومستد- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی- ترجمه دکتر محمد مقدم ص ۳۸۲
- ۱۵- میراث باستانی ایران- ریچارد فرای- ترجمه مسعود رجب نیا ص ۱۶۵ / ۱۶۴
- ۱۶- مجله یادگار، شماره اول و دوم سال چهارم شهریور و مهرماه ۱۳۲۶ ص ۱۴۴
- ۱۷- هنر ایران، نوشته آندره گمدار- ترجمه بهروز حبیبی- انتشارات دانشگاه ملی ص ۱۴۱ - ۱۴۰